



نقد آموزه‌های صوفیه از دیدگاه

امام صادق (ع)

علی نصیری*

چکیده

یکی از مباحث اساسی درباره خاستگاه اندیشه و منش صوفیه در گذشته و حال، بازشناخت نگاه متون و حیانی - اعم از کتاب و سنت - به این امور است. پیدا است که شفاف بودن متون و حیانی به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ داده و میزان انطباق اندیشه صوفیه را با آموزه‌های اسلامی آشکار کرده است. خوشبختانه در کتاب «کافی» - نخستین و معتبرترین جامع روایی شیعه - روایت نسبتاً مبسوطی از گفت‌وگوی گروهی از صوفیه با امام صادق (ع) آمده است. در این روایت، امام در پاسخ به نگرش افراطی در زمینه ریاضت، زهد و

*. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دنیا‌گریزی به آیاتی از قرآن، روایاتی از رسول خدا (ص)، سیره انبیای سلف همچون داود و یوسف و سیره صحابه بزرگوار پیامبر همچون سلمان و ابوذر استناد جسته و ضمن تأکید بر جهل آنان در زمینه مبانی فهم و تفسیر آیات و روایات، به آنان گوشزد کرد که این تفکر افراطی، راه را برای گریز از مسئولیت‌های شخصی، خانوادگی و اجتماعی هموار می‌کند. مقاله حاضر پس از بررسی کوتاه سندی با تذکار دوازده نکته برگرفته از متن این روایت، می‌کوشد تا صوفیه را از دیدگاه سنت معصومان بازکاوی کند.

واژگان کلیدی: صوفیه، ریاضت، زهدورزی، مبانی فهم و تفسیر قرآن، محکم و متشابه.

مقدمه

۶

تصوف را باید رویکرد افراط گرایانه معنوی دانست که عوامل مختلفی در شکل‌گیری آن نقش داشته است. شماری از صاحب‌نظران مسلمان و نیز برخی از خاورشناسان، خاستگاه تصوف اسلامی را رویکردهای رهبانی و عرفانی در میان نوافلاطونیان، مسیحیت، هندوان، ایران باستان، ترکستان یا سایر ملیت‌ها، فرهنگ‌ها و مناطق دانسته‌اند.^۱ اما در برابر، افزون بر خود صوفیان، شمار زیادی از اندیشوران نیز ریشه اصلی پیدایش تصوف را آموزه‌های اخلاقی و معنوی قرآن، روایات و سیره زاهدانه پیامبر، حضرت امیر و شماری از صحابه پیامبر دانسته‌اند.^۲

مدافعان دیدگاه نخست عملاً به دنبال تضعیف این رویکرد بوده و آن را به عنوان بدعتی ارزیابی می‌کنند که به فرهنگ اسلامی تحمیل شده است.

گذشته از نقدهایی که درباره خاستگاه تصوف بیان شده است، این گرایش - چه از ناحیه آموزه‌ها و چه از جهت سیره و منش - همواره مورد انتقاد بسیاری از عالمان مسلمان و بویژه فقیهان قرار گرفته است. وحدت وجود و تأویل‌های ناروا و بی‌حد و مرز آیات قرآن از نمونه‌های آموزه‌های مورد انتقاد صوفیه و سماع و عدم رعایت مرزهای شریعت در مراحل

سیر و سلوک از جمله انتقادهای مکرر به سیره و منش صوفیه است. این دست از انتقادهای پاسخ‌هایی که از سوی صوفیه و طرفداران آنها تاکنون ارائه شده، صدها جلد کتاب به خود اختصاص داده و با توجه به حضور فعال گرایش‌های صوفیانه در گوشه و کنار جهان اسلام، گمان نمی‌رود این بحث و گفت‌وگوها به‌زودی پایان پذیرد.

آنچه در این بین از اهمیت بسیاری برخوردار است، مراجعه مستقیم به متون و حیاتی و بازساخت دیدگاه قرآن و سنت به عنوان مهم‌ترین منابع دین شناخت در این باره است. این امر افزون بر پاسخ‌دهی به پرسش نخست و میزان انتساب خاستگاه تصوف به اسلام و آموزه‌های و حیاتی، می‌تواند درجه انطباق آموزه‌های صوفیانه با متون و حیاتی را نیز مبیین سازد. آنچه در این مقاله در جهت این هدف بیان شده است، بازکاوی روایتی بس مهم و پربار و دربرگیرنده گفت‌وگوی انتقادآمیز صوفیه با امام صادق (ع) و پاسخ‌ها و رهنمون‌های متقن امام خطاب به آنان به نقل از جامع حدیثی «کافی» است.

انتخاب این روایت و بررسی متنی آن از دو جهت حائز اهمیت است:

۱. در برخی از منابع روایی، درباره صوفیه احادیثی نقل شده که به نقد و تضعیف آنان ناظر است؛ اما از آنجا که این روایات در منابع اصلی و اولی انعکاس نیافته، هیچ‌گاه نتوانسته است به عنوان شاهدی از گفتار ائمه (ع) در نقد صوفیه به کار آید.^۱ اما وقتی به روایتی برمی‌خوریم که محدث متکلمی همچون نقه‌الاسلام کلینی آن را در کتاب کافی - به عنوان نخستین و محکم‌ترین جامع روایی شیعه - منعکس ساخته و چنان‌که خواهیم آورد، خود بر آن، عنوان «دخول الصوفیه علی ابی عبدالله» گذاشته و روایت را در کتاب الزهد جای داده که به تلقی غلط صوفیه از زهد ناظر است، می‌تواند بیان‌کننده اهمیت و نقش این حدیث در بازساخت دیدگاه اهل‌بیت (ع) درباره تصوف باشد. البته گفتنی است که در برخی از منابع اولیه رجال شیعه همچون «رجال کشی»، در کنار یاد کرد نام «سفیان ثوری»، ماجرای برخورد او با امام صادق (ع) به صورت مختصر آمده است.^۲

۲. چنان‌که در بررسی متنی و نکات برگرفته از گفتار امام صادق خطاب به صوفیه خواهیم آورد، این روایت لغزشگاه‌های فکری و منشی صوفیه را به خوبی ترسیم و تصویری رسا از صوفیه از دیدگاه اهل‌بیت (ع) ارائه کرده است.

در آغاز لازم است متن روایت مورد نظر را منعکس ساخته، آن گاه پس از بررسی سندی به بررسی متن آن بپردازیم. با توجه به اهمیت این روایت، متن آن را به طور کامل نقل و با وجود مخاطبان فرهیخته این دست از مقالات، از ترجمه آن صرف نظر می‌کنیم.

باب دخول الصوفیه علی ابی عبدالله (ع) و احتجاجهم علیه فیما ینهون الناس عنه من طلب الرزق «علی بن ابراهیم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة قال : دخل سفیان الثوری علی ابی عبید الله (علیه السلام) فرأی علیه ثياب بیض كأنها غرقی البیض فقال له : إن هذا اللباس لیس من لباسک ، فقال له : اسمع منی وع ما أقول لک فإنه خیر لک عاجلا وأجلا إن أنت مت علی السنة والحق ولم تمت علی بدعة أخبرک أن رسول الله (صلی الله علیه وآله) کان فی زمان مقرر جذب فأما إذا أقبلت الدنيا فأحق أهلها بها أبرارها لا فجارها ومؤمنوها لا منافقوها ومسلموها لا کفارها فما أنکرت یا ثوری فوائه إنتی لمع ما ترى ما أتى علی مذ عقلت صباح ولا مساء والله فی مالی حق أمرنی أن أضعه موضعا إلا وضعته . قال : فأتاه قوم ممن یظهرون الزهد ویدعون الناس أن یكونوا معهم علی مثل الذی هم علیه من التقشف ، فقالوا له : إن صاحبنا حصر عن کلامک ولم تحضره حججه فقال لهم : فهاتوا حججکم ، فقالوا له : إن حججنا من کتاب الله فقال لهم : فأدلو بها فإنها أحق ما اتبع وعمل به . فقالوا : یقول الله تبارک وتعالی مخرجا عن قوم من أصحاب النبی (صلی الله علیه وآله) : (ویؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون) فمدح فعلهم وقال فی موضع آخر : (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیمأ وأسیرا فنحن نکتفی بهذا فقال رجل من الجلساء : إنا رأیناکم تزهدون فی الأطعمة الطیبة ومع ذلك تأمرون الناس بالخروج من أموالهم حتی تمتعوا أنتم منها ؟ فقال أبو عبد الله (علیه السلام) : دعوا عنکم ما لا تنتفعون به أخبرونی أيها النفر ألكم علم بناسخ القرآن من منسوخه ومحکمه من متشابهه الذی فی مثله ضل من ضل وهلک من هلک من هذه الأمة ؟ فقالوا له : أو بعضه فأما کله فلا ، فقال لهم : فمن هنا اتیم . وكذلك أحادیث رسول الله (صلی الله علیه وآله) فأما ما ذکرتم من إخبار الله عز وجل إيانا فی کتابه عن القوم الذین أخبر عنهم بحسن فعالهم فقد کان مباحا جائزا ولم یكونوا نهوا عنه و نوابه منه علی الله عز وجل وذلك أن الله جل وتقدس أمر بخلاف ما عملوا به فصار أمره ناسخا لفعلهم وكان نهی الله تبارک وتعالی رحمة منه للمؤمنین ونظرا لکیلا یضروا بأنفسهم وعیالاتهم منهم الضعفة الصغار والولدان والشیخ الفانی والعجوز الکبیرة الذین لا یصیرون علی الجوع فإن تصدقت برغیفی ولا رغیف لی غیره ضاعوا وهلکوا جوعا فمن ثم قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) : خمس تمرات أو خمس قرص أو دنانیر أو دراهم یملکها الإنسان وهو یرید أن یمضیها

فأفضلها ما أنفقه الإنسان على والديه ، ثم الثانية على نفسه وعياله ، ثم الثالثة على قرابته الفقراء ، ثم الرابعة على جيرانه الفقراء ، ثم الخامسة في سبيل الله وهو أحسنها أجراً وقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) للأضارى حين أعتق عند موته خمسة أو ستة من الرقيق ولم يكن يملك غيرهم وله أولاد صغار : لو أعلمتموني أمره ما تركتكم تدفونه مع المسلمين يترك صبية صغاراً يتكفون الناس . ثم قال : حدثني أبى أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال : أبدأ بمن تعول ، الأدينى فالأدينى ثم هذا ما نطق به الكتاب رداً لقولكم ونهيا عنه مفروضاً من الله العزيز الحكيم ، قال : (والذين إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواماً) أفلا ترون أن الله تبارك وتعالى قال غير ما أراكم تدعون الناس إليه من الأثرة على أنفسهم وسمى من فعل ما تدعون الناس إليه مسرفاً وفي غير آية من كتاب الله يقول : (إنه لا يحب المسرفين) فتهاهم عن الإسراف ونهاهم عن التقثير ولكن أمر بين أمرين لا يعطى جميع ما عنده ، ثم يدعو الله أن يرزقه فلا يستجيب له للحديث الذى جاء عن النبى (صلى الله عليه وآله) : (إن أصنافاً من أمتى لا يستجاب لهم دعاؤهم : رجل يدعو على والديه ، ورجل يدعو على غريم ذهب له بمال فلم يكتب عليه ولم يشهد عليه ، ورجل يدعو على امرأته وقد جعل الله عز وجل تخليته سبيلها بيده ، رجل يقعد فى بيته ويقول : رب ارزقنى ولا يخرج ولا يطلب الرزق فيقول الله عز وجل له : عبدى ألم أجعل لك السبيل إلى الطلب والضرب فى الأرض بجوارح صحيحة فتكون قد أعدرت فيما بينى وبينك فى الطلب لا تباع أمرى ولكيلا تكون كلا على أهلك ، فإن شئت رزقتك وإن شئت قترت عليك وأنت غير معذور عندى ، ورجل رزقه الله مالا كثيراً فأنفقه ثم أقبل يدعو يا رب ارزقنى فيقول الله عز وجل : ألم أرزقك رزقا واسعاً فهلا اقتصدت فيه كما أمرتك ولم تسرف وقد نهيتك عن الإسراف ، ورجل يدعو فى قطيعة رحم . ثم علم الله عز وجل نبيه (صلى الله عليه وآله) كيف ينشق وذلك أنه كانت عنده أوقية من الذهب فكره أن يبيت عنده فتصدق بها فأصبح وليس عنده شئ وجاءه من يسأله فلم يكن عنده ما يعطيه فلامه السائل واغتم هو حيث لم يكن عنده ما يعطيه وكان رحيماً رقيقاً فأدب الله تعالى نبيه (صلى الله عليه وآله) بأمره فقال : (ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً) يقول : إن الناس قد يسألونك ولا يعذرونك فإذا أعطيت جميع ما عندك من المال كنت قد حسرت من المال . فهذه أحاديث رسول الله (صلى الله عليه وآله) يصدقها الكتاب والكتاب يصدقها أهله من المؤمنين وقال أبو بكر عند موته حيث قيل له : أوص فقال : أوصى بالخمس والخمس كثير فبأن الله تعالى قد رضى بالخمس فأوصى بالخمس وقد جعل الله عز وجل له الثلث عند موته ولو علم أن الثلث خير له أوصى به ، ثم من قد علمتم بعده فى فضله وزهده سلمان وأبو ذر رضى الله عنهما فأما سلمان فكان إذا أخذ عطاء

رفع منه قوته لسنته حتى يحضر عطاؤه من قابل فقيل له : يا أبا عبد الله أنت في زهدك تصنع هذا وأنت لا تدري لعلك تموت اليوم أو غدا فكان جوابه أن قال : ما لكم لا ترجون لى البقاء كما خفتم على الفناء ، أما علمتم يا جهلة أن النفس قد تلتأت على صاحبها إذا لم يكن لها من العيش ما يعتمد عليه فإذا هى أحرزت معيشتها اطمانت ، وأما أبو ذر فكانت له نويقات وشويهاات يحلبها ويذبح منها إذا اشتهى أهله اللحم أو نزل به ضيف أو رأى بأهل الماء الذين هم معه خصاصة نحر لهم الجزور أو من الشياه على قدر ما يذهب عنهم بقرم اللحم فيقسمه بينهم ويأخذ هو كنصيب واحد منهم لا يتفضل عليهم ، ومن أزهّد من هؤلاء وقد قال فيهم رسول الله (صلى الله عليه وآله) ما قال ولم يبلغ من أمرهما أن صارا لا يملكان شيئا البتة كما تأمرون الناس بإلقاء أمتعتهم وشيئهم ويؤثرون به على أنفسهم وعبالاتهم . واعلموا أيها النفر أنى سمعت أبى يروى عن أبائه (عليهم السلام) : أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال يوما : ما عجبت من شئ كعجبي من المؤمن أنه إن قرض جسده فى دار الدنيا بالمقاريض كان خيرا له وإن ملك ما بين مشارق الأرض ومقاريها كان خيرا له وكل ما يصنع الله عز وجل به فهو خير له ، فليت شعرى هل يحق فيكم ما قد شرحت لكم منذ اليوم أم أزيدكم أما علمتم أن الله عز وجل قد فرض على المؤمنين فى أول الأمر أن يقاتل الرجل منهم عشرة من المشركين ليس له أن يولى وجهه عنهم ومن ولاهم يومئذ دبره فقد تبوء مقعده من النار ثم حولهم عن حالهم رحمة منه لهم فصار الرجل منهم عليه أن يقاتل رجلين من المشركين تخفيفا من الله عز وجل للمؤمنين فنسخ الرجلان العشرة وأخبرونى أيضا عن القضاة أجورة هم حيث يقضون على الرجل منكم نفقة امرأته إذا قال : إني زاهد وإني لا شئ لى فإن قلتم : جوراة ظلمكم أهل الإسلام وإن قلتم : بل عدول خصمتم أنفسكم وحيث تردون صدقة من تصدق على المساكين عند الموت بأكثر من الثلث ، أخبرونى لو كان الناس كلهم كالذين تريدون زهادا لا حاجة لهم فى متاع غيرهم فعلى من كان يتصدق بكفارات الأيمان والنذور والصدقات من فرض الزكاة من الذهب والفضة والتمر والزبيب وسائر ما وجب فيه الزكاة من الإبل والبقر والغنم وغير ذلك إذا كان الأمر كما تقولون لا ينبغي لأحد أن يجبس شيئا من عرض الدنيا إلا قدمه وإن كان به خصاصة فبئسما ذهبتم إليه وحملتكم الناس عليه من الجهل بكتاب الله عز وجل وسنة نبيه (صلى الله عليه وآله) وأحاديثه التى يصدقها الكتاب الغزل وردكم إياها بجهالتكم وتركبكم النظر فى غرائب القرآن من التفسير بالناسخ من المنسوخ والمحكم والمتشابه والأمر والنهى . وأخبرونى أين أنتم عن سليمان بن داود (عليه السلام) حيث سأل الله ملكا لا ينبغي لأحد من بعده فأعطاه الله جل اسمه ذلك وكان يقول الحق ويعمل به ، ثم لم نجد الله عز وجل عاب عليه ذلك ولا أحدا من المؤمنين ، وداود النبى (عليه السلام) قبله فى ملكه

وشدة سلطانه ثم يوسف النبی (علیه السلام) حيث قال لملك مصر : (اجعلنى على خزائن الأرض إنى حفيظ عليهم) فكان من أمره الذى كان أن اختار مملكة الملك وما حولها إلى اليمين وكانوا يمتارون الطعام من عنده لمجاعة أصابهم وكان يقول الحق ويعمل به ، فلم نجد أحدا عاب ذلك عليه ، ثم ذو القرنين عبد أحب الله فأحبه الله وطوى له الأسباب وملكه مشارق الأرض ومغاربها وكان يقول الحق ويعمل به ، ثم لم نجد أحدا عاب ذلك عليه ، فتأدبوا أيها النفر بأداب الله عز وجل للمؤمنين واقتصروا على أمر الله ونهيه ودعوا عنكم ما اشتبه عليكم مما لا علم لكم به ورددوا العلم إلى أهله توجروا وتعذروا عند الله تبارك وتعالى وكونوا فى طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه ومحكمه من متشابهه وما أحل الله فيه مما حرم فيه أقرب لكم من الله وأبعد لكم من الجهل ، ودعوا الجهالة لأهلها فإن أهل الجهل كثير و أهل العلم قليل وقد قال الله عز وجل : وفوق كل ذى علم عليهم»

نگاهی کوتاه به سند روایت نقد صوفیه در کافی

تفه الاسلام کلینی، سند این روایت را این چنین نقل کرده است:

«علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة قال:...»

چنانکه مشهود است، در سند این روایت سه راوی وجود دارد که عبارتند از:

۱. علی بن ابراهیم؛ او یکی از بزرگ‌ترین اندیشوران و محدثان شیعه و صاحب تفسیر معروف است که سمت استادی تفه الاسلام کلینی را بر عهده داشته و همین افتخار او را بس است. در میان اساتید کلینی، وی بیشترین نقش را در تربیت او بر عهده داشته است و کلینی در کتاب کافی بیش از هزار روایت از استاد خود نقل کرده و در تدوین کافی، از کتابخانه پربار او بهره جسته است.^۵

۲. هارون بن مسلم؛ او نیز از نگاه رجالیان توثیق شده است.^۶

۳. مسعدة بن صدقة؛ رجالیان او را نیز تصدیق و توثیق کرده‌اند.^۷

با این توضیح، روایت مورد بحث دارای اتصال سند به معصوم و راویان آن نیز به امامی بودن و وثاقت شناخته شده‌اند، بنابراین این روایت از نظر سند دارای صحت است. افزون بر این، متن محکم و متقن آن، نشانی دیگر بر صحت آن است.

نکات برگرفته از روایت نقد صوفیه از زبان امام صادق (ع)

از بررسی متنی روایت مورد بحث نکات مهمی در بازشناخت اندیشه‌های صوفیه از دیدگاه اهل‌بیت (ع) قابل استفاده است که به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. انتخاب معنادار عنوان صوفیه از سوی کلینی

تفه الاسلام کلینی این روایت را در باب «کتاب المعیشت»^۱ ذکر کرد که خود نشان می‌دهد اندیشه و منش صوفیه با تلاش و کوشش برای طلب رزق و روزی سازگاری چندانی ندارد. از سوی دیگر وی بی آن‌که در متن روایت نامی از صوفیه برده باشد تنها از نام سفیان ثوری و گروهی زاهدنما [= فاتاه قوم ممن بظهورن الزهد] نام برده و عنوان صوفیه را برای این روایت برگزیده است. از آن‌جا که کلینی افزون بر تزلزل و احاطه به گستره دانش‌های اسلامی و از جمله کلام اسلامی، عناوین فصول کتاب کافی را با دقت انتخاب کرده است؛ به گونه‌ای که برخی عناوین را بازگوکننده دیدگاه‌ها و فناوای وی دانسته‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً: اوصاف ذکر شده برای اشخاصی که خدمت امام صادق (ع) رسیده‌اند، از نظر وی با صوفیه کاملاً انطباق دارد. ثانیاً: عنوان صوفیه در دوران کلینی (م ۳۲۹) شناخته شده بوده و آنان در دوران امام صادق (ع) حضوری فعال داشته‌اند؛ بویژه آن‌که در متن روایت از حضور جمعی که تظاهر به زهد می‌کردند، سخن به میان آمده است.

۲. سیره قولی و فعلی اهل‌بیت (ع) معیار بازشناخت سنت از بدعت

امام صادق (ع) خطاب به سفیان ثوری فرمود: اگر به سختم گوش دهی و بدان عمل کنی، بر سنت و حق، خواهی مرد؛ در غیر این صورت، بر بدعت چشم از جهان فرو خواهی بست. از این سخن سه نکته قابل استفاده است.

۱. عطف حق بر سنت نشان‌دهنده آن است که ملازمت با سنت به معنای ملازمت با حق بوده و کنار گذاشتن سنت، بدعت را به همراه می‌آورد. «فماذا بعد الحق الا الضلال».

(یونس/۳۲)

۲. این گفتار تلویحاً اشاره به آن دارد که صوفیه در اندیشه و منش خود دچار بدعت شده‌اند.

۳. امام خود را معیار بازشناخت سنت از بدعت دانسته است. معنای این سخن این است که حتی اگر مفهوم سنت یا بدعت یا مرزهای نظری آن مشخص باشد، بالاخره مواردی پیش خواهد آمد که اشخاص در انطباق آن مفاهیم بر مصادیق، دچار اشکال و اشتباه شوند. در محل بحث، اصل مطلوبیت زهدورزی برای مردم روشن بوده است؛ اما این که مصادیق و نمودهای خارجی آن در عصر امام صادق (ع) چه چیز است، نامشخص ماند؛ در نتیجه پدیده‌ای به نام تصوف رخ نمود. در چنین مواردی است که امام معصوم به عنوان انسان کامل، معیار بازشناخت مصادیق بوده و ابهام‌ها را برطرف خواهد کرد. پیام آیه «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة» (احزاب / ۲۱)، همین نکته است.

۳. نقش زمان در فهم مدالیل و پیام‌های دینی

یکی از مبانی مهم در فهم مدالیل دینی، اهتمام به نقش زمان است. آن جا که امام فرمود:

«ان رسول الله (ص) کان فی زمان مقرر جذب فاما اذا اقبلت الدنيا فأحق أهلها بها أربابها...»

اشاره به این نقش دارد. باری، سنت پیامبر (ص) به عنوان یکی از منابع فهم و عمل دینی به شمار می‌آید که طبق آموزه‌های قرآن نظیر آیه «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتھوا» مورد تاکید قرار گرفته است؛ اما ممکن است در مواردی این سنت فاقد اطلاق زمانی بوده و تنها به دوران پیامبر (ص) یا دورانی شبیه به این دوره محدود و مقید باشد. زهد شدید پیامبر (ص) که گوشه‌ای از آن در لباس خشن آن حضرت تجلی کرد و صوفیه همواره خود را بدان ملترم ساخته و امام صادق (ع) را به خاطر عدم رعایت این درجه از زهد مورد عتاب قرار دادند، از این دست است که از نظر امام صادق (ع)، براساس ضرورت‌های روزگار پیامبر و فقر و تنگدستی حاکم بر مردم در این دوره در سیره پیامبر تجلی کرده است. اما با گذشت زمان و رهایی مسلمانان و مومنان از تنگنای معیشتی و اقتصادی و گسترش رفاه و آسایش عمومی، دیگر ضرورتی برای چنین درجه از زهد باقی نمی‌ماند؛ بلکه در این دوره و با اقبال دنیا از نگاه امام صادق (ع)، مومنان صالح از فاسقان، منافقان و کافران یعنی کسانی که در عمل و عقیده منحرف هستند، به راحتی و خوشی به مراتب سزاوارترند.

شبیبه چنین روایتی در نهج البلاغه نیز آمده است:

«سئل علیه السلام عن قول الرسول (ص): غَيْرِوَالشَّيْبِ وَ لَا تَشْبِهُوا بِالْهُودِ وَ قَال (ع): انما قال (ص) ذلك والدين قلّ، فاما الآن و قد اتسع نطاقه و ضرب بحیرانه فامرؤ و ما اختار.»^۱ از امام درباره این گفتار پیامبر سؤال شد که فرمود: موهای سفید را تغییر دهید و خود را شبیه یهود نکنید و امام (ع) فرمود: این سخن را پیامبر (ص) زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بود؛ اما امروز که اسلام توسعه یافته و امنیت حکم فرما است، هر کسی مختار است.

حال پرسش این است که آیا جزائمه (ع) به عنوان حاملان و شارحان قرآن و سنت نبوی، کسی می‌تواند موارد اطلاق یا تقیید زمانی سنت نبوی را تشخیص دهد؟

۴. تبلور آغازین صوفیه در قالب زهدورزی

عموم بزرگان صوفیه و نیز کسانی که درباره تصوف اظهار نظر کرده‌اند، به این نکته اذعان دارند که اصطلاح تصوف یا صوفیه به معنای «پشمینه پوشی» برای نخستین بار در حق ابوهاشم کوفی (م، ۱۶) به کار رفته است^۱ و پیش از آن تصوف نه با این نام، بلکه بیشتر به عنوان حاملان اندیشه صوفی‌گری حضور داشته است.

پیش از این صوفیه در قالب اهل زهد، ظهور و بروز داشتند. ابن خلدون در این باره می‌گوید:

«فلما اخص هؤلاء بمذهب الزهد و الانفراد عن الخلق و الاقبال على العبادة اخصوا بما أخذ مدرکة لهم...»

عموم صاحب‌نظرانی که درباره چگونگی پیدایش و تبلور اولیه صوفیه اظهار نظر کرده‌اند، بر این مدعا صحه گذاشته‌اند که شکل اولیه تصوف، زهدگرایی بوده است و خلیل جرّ اذعان کرده است که «تصوف اسلامی از زهد پدید آمده است»^۱ بر همین اساس است که در متن روایت که ناظر به دوران امام صادق (ع) (۸۳-۱۴۸) به جای عنوان صوفیه از عنوان «قوم ممن یظہرون الزهد» استفاده شده است؛ یعنی کسانی که تظاهر به زهد و دنیاگریزی داشته‌اند؛ چنان‌که در همین فقره از واژه «تقشّف» استفاده شده که به معنای سخت‌گیری در امر معاش و کنار گذاشتن هر گونه راحتی است. با توجه به این نکته و نیز نکته نخست که عنوان صوفیه از

سوی کلینی بر این جمع گذاشته شده است، می‌توان بر نظریه پیشگفته مهر تایید زد که ظهور آغازین صوفیه در قالب اهل زهد بوده و آن‌گاه با گذشت زمان، عنوان صوفیه به آنان داده شد.

۵. استناد به ظاهر آیات قرآن، دستاویزی برای دفاع از مبانی تصوف

گروهی که برای محاجّه با امام صادق (ع) به هدف حمایت از سفیان ثوری نزد امام آمدند که خود این آمدن، نشان‌دهنده وجود برنامه‌ای از پیش تعیین شده است. برای دفاع از مبانی خود و زهدورزی نه تنها نخست به آیات قرآن استناد کردند، بلکه با آوردن جمله «فتحن نکفی بهذا» بر بسنده بودن استدلال به قرآن نیز پای فشرده‌اند. امام صادق (ع) نیز با جمله «فأدلو بها فانها أحق ما اتبع وأعمل به» بر این سیره و منش مهر تایید زدند. باری، قرآن به عنوان فرقان، قول فصل، مهیمن و ثقل اکبر در مرحله نخست، مهم‌ترین داور به شمار می‌رود.

استناد به قرآن به عنوان نخستین و مهم‌ترین دلیل بر مدعا از سوی صوفیه، نشان از آن دارد که آنان از آغاز راه به این نکته باور داشته‌اند که باید برای اندیشه و منش خود، ریشه‌ها و نشانه‌هایی از قرآن ارائه کنند. گذشته از صداقت یا عدم صداقت آنان در این امر، چنین استنادی، از جایگاه قرآن نزد صوفیه و باور آنان مبنی بر خاستگاه قرآنی مبانی صوفیه حکایت دارد؛ کاری که از سوی تمام فرق و مذاهب به حق یا ناحق دنبال شده است.

آیات مورد استناد صوفیه دو آیه است که نخستین آیه به تمجید از شماری از صحابه پرداخته که به رغم گرسنگی، دیگران را بر خود ترجیح دادند:

«وَيُؤْتِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَاُولٰٓئِكَ اَبَدُكُمْ» (حشر / ۱۰)

درباره سبب نزول این آیه سه نظریه نقل شده است:

۱. هنگامی که در جنگ احد، آب را میان هفت از تشنگان زخمی گرداندند، آنان با تعارف آب به یکدیگر با لب تشنه به شهادت رسیدند.

۲. مردی مستمند که به پیامبر مراجعه کرده بود، به راهنمایی آن حضرت میهمان مردی از انصار شد. آن مرد در خانه چیزی نداشت، مگر غذایی اندک برای دختر خردسالشان. زن دخترک را خواباند و مرد چراغ را خاموش کرد. میهمان از آن غذا تناول کرد و مرد و زن میزبان در تاریکی با جنباندن لب‌های خود، تظاهر به خوردن کردند. درحقیقت آن پدر و مادر و فرزند خردسال، با گرسنگی شب را به روز آوردند تا میهمان غذا تناول کند.

۳. گفته شد که ماجرای پیشگفته ناظر به حضرت امیر و فاطمه (ع) است.^{۱۲}

آیه دوم یعنی:

«وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اسِيرًا...» (دهر / ۸)

فداکاری و از خودگذشتگی اهل بیت (ع) و اطعام مسکین، یتیم و اسیر را مورد ستایش قرار داده است.

برداشت صوفیه مورد خطاب امام صادق (ع) از این دو آیه، زهدورزی و گریز همه‌جانبه از دنیا و واگذاری بهره‌مندی از لذایذ دنیوی به دیگران است. امام صادق (ع) چنان‌که در ادامه مقاله می‌آید، شمول زمانی و مکانی این دو آیه برای همه زمان‌ها، همه اشخاص و همه شرایط را نپذیرفته‌اند.

۶. رعایت اخلاق نقد

هنگامی که یکی از حاضران در جلسه صوفیه را با این گفتار «که شما در باور و منشتان صادق نبوده و مردم را دعوت به زهد می‌کنید تا خود از این اموال بهره‌برداری کنید» مورد عتاب و نکوهش قرار داد و درحقیقت صوفیه را به داشتن سوء نیت و نداشتن صداقت و مکر متهم ساخت، امام صادق (ع) آن شخص را از این امر بازداشت و به او فرمود: «از آنچه بدان بهره نمی‌برید، اجتناب کنید.» این برخورد امام، پیام بلند اخلاقی را به دست می‌دهد که در مقام نقد، مناظره و گفت‌وگو یا مخالفان به جای نقد اندیشه به نقد شخصیت و انگیزه آن‌ها نپردازیم و بلافاصله مخاطب خود را به داشتن انگیزه‌های خاص، سوء نیت، فسق و کفر متهم نسازیم. کوتاه سخن آن‌که شتاب‌آمیز به تفسیق یا تکفیر دیگران نپردازیم؛ کاری که متأسفانه امروزه به فراوانی میان ما به چشم خورده و رایج است.

۷. جهل صوفیه از مبانی فهم آیات قرآن به رغم ضرورت شناخت آیات

مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسأله مورد تاکید امام صادق (ع) در این روایت، ضرورت آگاهی داشتن به مبانی فهم آیات قرآن است. نکته‌ای که از سوی صوفیه مورد غفلت قرار گرفته است. شاید بزرگ‌ترین و بنیادی‌ترین اشکال صوفیه و امثال آنان یعنی صاحبان تمام اندیشه‌ها و

آرای منحرف به رغم استنادشان به آیات قرآن، همین نکته است که عامدانه یا از روی جهل به مبانی و موازین فهم و برداشت از آیات الاهی اهتمام نمی‌ورزند. امام صادق (ع) با جمله «الکم علم یناسخ القرآن من منسوخه و محکمه من متشابهه» در صدد بیان این نکته است که فهم و تفسیر منوط به احاطه و آشنایی با موازین آن است و یکی از مبانی فهم علم به برخورداری قرآن از آیات ناسخ و منسوخ یا محکم و متشابه وابسته است. چنین علمی حداقل متفرع بر سه شناخت در زمینه آیات است که عبارتند از:

۱. در قرآن پدیده نسخ، احکام و تشابه راه یافته است.

۲. معیار بازشناخت آیات ناسخ از منسوخ و محکم از تشابه چیست و چگونه می‌توان این معیارها را بر آیات منطبق ساخت.

۳. قاعده تعامل با چنین پدیده‌ای عمل به ناسخ و کنار گذاشتن منسوخ، عمل به محکم با ارجاع متشابه به آن است.

امام صادق (ع) با آوردن جمله «الذی فی مثله ضل من ضل و هلک من هلک من هذه الامة» بر این نکته پای فشرده است که بازشناخت این مبانی از چنان اهمیتی برخوردار است که همه گمراهی‌ها و در نتیجه هلاکت‌های افراد، گروه‌ها و فرقه‌ها در امت اسلامی به نوعی ناشی از غفلت از این نکته بوده است و آن‌گاه که صوفیه خود اذعان کردند که این پدیده و مصادیق آن را به‌طور کامل نمی‌شناسد. امام (ع) فرمود: «فمن هنا أتیتم»؛ یعنی لغزشگاه شما نیز بان دیگران همین نکته است که گمان می‌کنید بدون برخورداری از علم به اسرار قرآن، حوزه‌ها و ساحت‌های آیات می‌توان به ظاهر تعدادی از آن‌ها استناد و شالوده یک اندیشه یا منشی را پی‌ریزی کرد! امام (ع) بر همین اساس در پایان سخن خود پس از تبیین مراد الاهی از آیات مورد استشهاد صوفیه، خطاب به آنان فرمود:

«...فیسما ذهبت الیه و حملتم الناس علیه من الجهل بکتاب الله...»

گفتنی است که ائمه (ع) در مواردی دیگر نیز به مدعیان فهم و تفسیر آیات قرآن همچون ابوحنیفه^{۱۳} و قتاده^{۱۴} به خاطر عدم احاطه به ساحت‌های مختلف آیات الاهی و جهل به مبانی تفسیر هشدار داده و آنان را از این کار بازداشته‌اند.

معیار بازشناخت گونه‌های آیات از یکدیگر

ممکن است این پرسش به ذهن تداعی کند که کسانی امثال سفیان ثوری، ابوحنیفه و قتاده که کم و بیش با کتاب و سنت آشنایی داشته و بارها اصطلاح ناسخ و منسوخ یا اصطلاح محکم و متشابه را از زبان آیات و روایات شنیده‌اند، چگونه از تحقق این پدیده در قرآن بی‌خبر بوده‌اند؟ آیا چنین احتمالی درباره آنان واقع‌بینانه است؟

پاسخ

چنان‌که اشاره کردیم، در زمینه پدیده‌هایی همچون ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه حداقل آگاهی از سه نوع شناخت اجتناب‌ناپذیر است: وجود این پدیده، معیار بازشناخت و چگونگی تعامل با آن‌ها.

شواهد فراوانی در بین است که اشکال اساسی اشخاص پیشگفته و نیز سایر گروه‌ها و فرقه‌هایی که برای تحکیم باورهای خود به قرآن مراجعه داشته و دارند، فقدان شناخت از نوع اول و سوم نیست. باری، آنان به وجود چنین پدیده‌ای در قرآن اذعان دارند و نیز چگونگی تعامل با این دست از آیات برایشان معلوم است. اشکال اساسی در شناخت از نوع دوم، یعنی معیارهای بازشناخت این نوع از آیات و انطباق آیات بر این معیارها است. امری که همچنان از عوامل موثر در اختلاف دیدگاه‌های تفسیری است؛ برای مثال اهل‌بیت (ع) و نیز معتزله معتقدند که آیه:

«لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر» (انعام/ ۱۰۳)

محکم بوده و باید آیه «وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة» (قیامت/ ۲۳) که متشابه است، به آن بازگردانده شود. اما دربرابر، اشاعره و از جمله فخر رازی با دفاع از تحقق رؤیت الهی در قیامت، آیه دوم را محکم و آیه نخست را متشابه می‌داند و معتقد است که نتیجه بازگرداندن آیه نخست یعنی «لا تدرکه الابصار...» به آیه دوم یعنی «وجوه یومئذ...» این است که رویت خداوند در دنیا محال اما در قیامت ممکن بلکه محقق است.^{۱۵}

در چنین مواردی، اصل وجود محکم و متشابه و نیز اصل بازگرداندن متشابه به محکم مورد پذیرش است؛ اما اشکال در معیار بازشناخت محکم از متشابه و چگونگی تطبیق دو آیه مورد بحث بر آن‌ها است.

حال اگر پرسیده شود که اگر امثال قناده از مفسران سلف یا فخر رازی از مفسران متأخر، قادر به بازشناخت این معیارها نباشند و در نتیجه میان گونه‌های آیات خلط کرده و به جای عمل به ناسخ و محکم، آیه منسوخ و متشابه مورد عمل و استناد آنان باشد، پس چه کسی قادر به تشخیص این معیارها است و ما براساس چه برهان و معیارهای مسلم و قطعی می‌توانیم آنان و نیز صوفیه را به خاطر جهل به گونه‌های آیات، محکوم کنیم؟ به عبارت روشن‌تر، فهم و تفسیر قرآن باید براساس چه معیاری محک بخورد تا درستی آن قابل دفاع باشد؟

پاسخ

امام صادق (ع) با تفسیری که از آیات مورد استشهاد صوفیه ارائه کرد و آنان را به خاطر جهل به قرآن مورد نکوهش قرار داد و علت خطا و لغزش آنان را گوشزد کرد، عملاً اثبات کرد که معیار و محک نهایی تشخیص و تمییز فهم‌های سره از ناسره آیات قرآن، اهل بیت (ع) هستند. گرچه در این روایت، امام (ع) با آوردن جمله:

«اقتصروا علی امر الله و نهیہ و دعوا عنکم ما اشته علیکم مما لا علم لکم به ردوا العلم الی اهلہ»

تلویحاً خود را مصداق آگاهان به قرآن دانسته، اما در روایات نقل شده پیشین خطاب به قناده بن دعامه به تصریح فرمود:

«نما يعرف القرآن من خوطب به»

چنان‌که در روایات فراوان دیگری، ائمه به عنوان حاملان و وارثان کامل و جامع علوم و معارف قرآنی، معرفی شده‌اند.

روایت «نما يعرف القرآن من خوطب به» و شبهه اخباریان

می‌دانیم که اگر نگوییم همه، گروهی از اخباریان فهم قرآن را در انحصار ائمه (ع) دانسته‌اند؛ به این معنا که یا فهم قرآن برای دیگران ممکن نیست یا اگر ممکن باشد، چون از رهگذر ناصواب تحقق یافته، فاقد حجیت است؛ از جمله مدارک و شواهد آنان بر این مدعا

روایت پیشگفته است. آیا اگر ما اهل بیت (ع) را معیار و محک نهایی برای بازشناخت فهم‌های سره از ناسره معرفی کردیم، عملاً به معنای تایید مبنا و مدعای اخباریان نیست؟ حقیقت آن است که میان این دو تفکر به رغم شباهت‌های ظاهری، تفاوت بنیادین وجود دارد. درست است هر دو اندیشه در بخشیدن جایگاه بس ویژه برای اهل بیت (ع) به عنوان مخاطبان نهایی آیات مشترک‌اند، اما در یک جهت بنیادین از یکدیگر فاصله زیادی پیدا می‌کنند؛ چنان‌که اشاره کردیم، طبق مبنای اخباریان یا اساساً فهم قرآن ناممکن است یا اگر ممکن باشد، فاقد اعتبار و ارزش است و تنها تفسیری پذیرفته است که از زبان ائمه (ع) صادر شده و از سوی آنان مهر تایید خورده باشد؛ اما طبق مبنای دوم نه تنها تفسیر قرآن ممکن، بلکه لازم و فهم‌های برخاسته از آیات، حجت و معتبر است. تنها در مواردی که روند فهم و تفسیر با چالش جدی روبه‌رواست و مفسران عملاً دچار اختلاف شده‌اند، معیار و قول فصل معصومان (ع) خواهد بود؛ چنان‌که قرآن به صراحت به این امر اشاره دارد، آن‌جا که فرموده است:

«و لورده الی الله والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم...» (نساء/۸۲)

این امر نظیر آن است که ما در عین آن کار، مطالعه و پژوهش در کتاب تکوین را برای هر اندیشه‌وری مجاز می‌دانیم، در عین حال با او بازگو خواهیم کرد که در موارد غیرقطعی و اختلافی باید براساس معیاری روشن و قطعی فرضیه‌های خود را محک بزنند. براین اساس، ائمه (ع) هیچ‌گاه قرآن و فهم آن را در انحصار و چنبره خود ندانسته و با آوردن جملاتی نظیر «بعرَف هذا و امثاله من کتاب الله»^۱، فهم آن را برای دیگران ممکن و معتبر دانسته و بلکه دیگران را به چنین فهمی دعوت کرده‌اند؛ اما در عین حال این نکته را گوشزد کرده‌اند که نباید هر مفسری گمان کند که به همه اسرار و جوانب آیات احاطه کامل داشته و هر آنچه فهمیده حتی در موارد پرچالش و اختلافی صحیح، حق و مطابق با واقع است. این اساسی‌ترین لغزشگاه صوفیه و امثال آنان در برخورد با آیات قرآن است.

۸. همسانی روایات نبوی با قرآن در نیازمندی به مبانی فهم و تفسیر

امام صادق (ع) پس از تاکید بر وجود ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه در قرآن، چنین فرمود:

«و كذلك احادیث رسول الله (ص)»

یعنی احادیث پیامبر (ص) نیز چنین ویژگی‌ای دارد و این پدیده در آن‌ها نیز راه یافته است؛ چنان‌که در پایان روایت نیز با آمدن جمله:

«حملتم الناس علیه من الجهل بكتاب الله عزوجل و سنّة نبیّه (ص) و احادیثه الّتی یصدقها الکتاب المنزل...»

بر این نکته تاکید شده است. براین اساس، در روایات نبوی نیز بسان قرآن، پدیده نسخ، احکام و تشابه راه یافته است.^{۱۷} پس در این دست از روایات نیز باور به رهیافت این پدیده، شناخت معیارهای تمییزدهنده میان گونه‌های احادیث و شناخت قاعده چگونگی تعامل با آن‌ها لازم است.

از این بخش روایت سه نکته قابل استفاده است:

۱. سنت پیامبر (ص) بسان قرآن قابل عمل و پیروی است؛ از این رو امام صادق (ع) بلافاصله پس از قرآن، از سنت پیامبر نام برد تا اگر صوفیه و امثال آنان بخواهند به سنت نبوی استناد کنند، ضمن تایید اصل استناد، لغزشگاه آنان را گوشزد کند.

۲. چنان نیست که سنت قولی یا عملی پیامبر (ص) همواره دارای اطلاق و شمول زمانی و مکانی باشد. روایتی که پیش از این درباره خضاب از حضرت امیر (ع) نقل کردیم^{۱۸}، گواه مدعا است که گاه یک سنت ناظر به زمان، مکان، مخاطب و شرایط خاص است و نمی‌توان آن را به مواردی همگن سرایت داد.

۳. همان‌گونه که وجود امام معصوم (ع) برای ارائه تفسیر نهایی آیات و بازشناخت قطعی آیات ناسخ از منسوخ و محکم از متشابه لازم است، درباره سنت نبوی نیز چنین امری بایسته است و چنان نیست که هر کس بتواند اندیشه یا منشی را به سنت پیامبر (ص) مستند سازد، بی‌آن‌که به اطلاق یا تقیید آن نظری داشته باشد. از این‌جا نقش سنت ولوی (= سنت ائمه ع) در شرح و تفسیر آموزه‌های دینی انعکاس یافته در قرآن و سنت نبوی آشکار می‌شود؛ چنان‌که در ادامه همین روایت، امام صادق (ع) به بخشی از سنت پیامبر (ص) استناد کرده است.

۹. عدم آگاهی صوفیه از آیات و روایات ناسخ ریاضت مطلق

صوفیه - چنان‌که گذشت - به دو آیه دفاع از ریاضت و زهد ورزی مطلق خود استشهد کردند. امام صادق (ع) در پاسخ آن‌ها چهار آیه و نیز سه روایت نبوی ارائه کرد.

آیات ناسخ از نگاه امام صادق (ع) بدین شرح است:

۱. «والذین اذا أنفقوا لم یسرفوا ولم یفتروا و کان بین ذلک قواماً» (فرقان/۶۷)

از نگاه امام صادق (ع) این آیه که از مومنان خواسته است تا در هنگام انفاق، اسراف و زیاده‌روی نکنند، ناسخ آیه مورد استشهاد صوفیه یعنی آیه «یؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصه» است. سخن امام چنین است:

«أفلا ترون ان الله قال غیر ما أراکم تدعون الناس الیه من الاثره علی أنفسهم و سعی من فعل ماتدعون الناس الیه مسرفاً»

بنابراین از نگاه امام اگر در دوره‌ای خاص و به خاطر دشواری اقتصادی مسلمانان، کار مومنانی در ایثار و از خودگذشتگی مفرط مورد ستایش الهی قرار گرفت، اما خداوند در جایی دیگر خطاب به سایر مؤمنان از آنان خواست تا در انفاق میانه‌روی نگاه دارند و بی حد و مرز به خود ریاضت ندهند.

۲. «انه لا یحب المرفین» (انعام/۱۴۱؛ اعراف/۳۱)

امام صادق (ع) معتقد است از این آیه، قاعده کلی ممنوعیت اسراف استفاده می‌شود که از جمله موارد آن، زیاده‌روی در انفاق، بخشش مال و ریاضت دادن به خود و خانواده است که آیه «ویؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصه» ناظر به آن است.

۳. نسخ ضرورت قتال یک مؤمن با ده مشرک با جواز قتال یک مومن با دو مشرک. قرآن در این باره چنین آورده است:

لن ینکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین و ان ینکن منکم مائة یغلبوا ألفاً من الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون، الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفاً فان ینکن منکم منه صابره یغلبوا مأتین و ان ینکن منکم ألف یغلبوا ألفین باذن الله و الله مع الصابرين» (انفال/۶۶-۶۷)

طبق آیه نخست بر هر مؤمنی لازم بود که اگر در برابر ده کافر قرار می‌گرفت، به جنگ و مبارزه ادامه دهد و حق فرار و بازگشت از جنگ را نداشت؛ اما طبق آیه دوم، این حکم الهی تخفیف داده شد و ضرورت و وجوب مقاومت، به برابری یک مومن با دو کافر تقلیل یافت.^{۱۹}

امام صادق (ع) این نسخ را از باب تخفیف و رحمت الهی بر مؤمنان دانسته است. ... «... فصار الرجل منهم علیه ان تقاتل رجلین من المشرکین تخفیفاً من الله عزوجل للمؤمنین فنسخ الرجلان العشرة»

۴. «و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتعقد ملوماً محسوراً»

(اسراء / ۲۹)

امام صادق (ع) سبب نزول این آیه را چنین تبیین کرد که وقتی پیامبر (ص) تمام طلاهای موجود خانه را انفاق کرد و با آمدن مستمندی دیگر و فقدان مالی برای بخشش به او مورد ملامت آن مستمند قرار گرفت، خداوند آیه فوق را فرو فرستاد تا به آن حضرت تشریح کند که در انفاق باید راه میانه را پیمود؛ یعنی نه دست را به منزله بخل به گردن آویخت و نه آن را به طور کامل گشود.^{۲۰}

روایات نبوی مورد استشهاد امام صادق (ع)

۱. پیامبر (ص) در نکوهش صحابی انصاری - که با وجود داشتن فرزندان صغیر، تمام بندگان و بردگان خان‌هاش را آزاد کرد و چیزی برای فرزندانش نگذاشت - گفتار تکان‌دهنده‌ای فرمود:

«لو أعلمتونی أمره ما ترککم تدفونہ مع المسلمین یترک صبیہ صغراً یتکفون الناس»

۲. بخشی از روایت نبوی که در آن آمده است خداوند دعای کسی را که همه مالش را انفاق کرده و طلب روزی می‌کند، مستجاب نمی‌کند.

«...و رجل رزقه الله مالاً كثيراً فأنتفقه ثم اقبل يدعو يا رب ارزقني فيقول الله عزوجل، الم ارزقك رزقا

واسعاً فهلماً اقتصدت فيه كما امرتك و لم تسرف و قد نهيتك عن الاسراف»

همصداً با آیات پیشین، انفاق بی حد و مرزمال را نه تنها مباح نمی‌داند، بلکه اسراف به شمار آورده و حرام می‌داند.

۳. سنت قولی پیامبر (ص) که براساس آن، آن حضرت تقسیم و انفاق مال را در پنج مرحله براساس اولویت دانسته که عبارت است از:

۱. والدین ۲. خود و عیال (همسر و فرزندان) ۳. خانواده و فامیل فقیر ۴. همسایگان فقیر

۵. در راه خدا؛ پیامبر (ص) پاداش مورد پنجم را از همه کمتر دانسته است. (و هو أخصها

أجرأ)

استشهاد امام صادق (ع) به سیره صحابه پیامبر (ص)

درباره میزان صحت و اعتبار سیره قولی و عملی صحابه، میان صاحب نظران شیعه و اهل سنت، بحث و گفت‌وگوی فراوانی مطرح است. دانشوران شیعه به خاطر فقدان عنصر عصمت، سیره صحابه را فاقد حجیت می‌دانند؛ اما در برابر، عالمان اهل سنت برای سیره صحابه، یا ذاتاً یا به خاطر ناظر بودن به سنت پیامبر (ص)، اعتبار قائلند.^{۲۱} اما از آن‌جا که صوفیه برای سنت و سیره صحابه ارزش فراوان قائل است و در آغاز سخن به آیه «و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة» در ستایش از صحابه استناد کردند، امام صادق (ع) در پاسخ به آنان، افزون بر آیات و روایات نبوی پیشگفته به سیره عملی ابوبکر، سلمان و ابوذر استشهاد کرد. ابوبکر با آن که تا ثلث مال خود اجازه وصیت داشت، اما برای یک پنجم آن برای خود وصیت کرد و سلمان به رغم اشتها به زهدورزی و ریاضت، قوت سالانه خود را ذخیره می‌کرد و در پاسخ معترضان گفت که وقتی نفس به قوت و روزی خود اطمینان داشته باشد، آرامش پیدا می‌کند:

«یا جهلة إن النفس قد تلثات علی صاحبها اذا لم یکن لها من العیش ما یعمد علیه فاذا هی أحرزت معیشتها اطمانت»

۲۴

کتاب نقد / شماره ۳۹

و ابوذر چنان از اموال دنیا بهره داشت که وقتی تنگدستی قبیله‌ای را دید، شترها و گوسفندانی از اموال خود را برای آنان ذبح و میانشان تقسیم کرد. امام (ع) در تمجید زهد و تقوای سلمان و ابوذر چنین فرمود:

«و من أهد من هؤلاء»

۱۱. استشهاد به سیره انبیا و اولیای سلف

امام صادق (ع) افزون بر شواهد پیشین به سیره عملی سلیمان، داود، یوسف و ذوالقرنین استشهاد کرد که به رغم برخورداری از مقام رسالت و نبوت یا مقام ولایت الهی همچون ذوالقرنین، دارای ملک، سلطنت و ثروت فراوان بودند و شرق و غرب عالم را در تصرف داشتند. اگر زهدورزی مفرط و ریاضت مورد نظر صوفیه مورد رضایت الهی باشد، چگونه آنان به این مقام‌های معنوی دست می‌یافتند؟

۱۲. برهان عقلی امام صادق (ع) برای تبیین خطای صوفیه

امام صادق (ع) برای آن‌که خطای اندیشه صوفیه را برایشان بنماید، افزون بر استدلال‌های پیشین، دو استدلال عقلی دیگر نیز ارائه کرد:

۱. اگر زنی به خاطر عدم پرداخت نفقه از سوی شوهر، شکایت نزد حاکم اسلامی برد و آن مرد در پاسخ حاکم بگوید که من مرد زاهدی هستم و زهد و ریاضتم نمی‌گذارد تا مالی برای خود فراهم و نفقه و خرجی خانواده‌ام را تامین کنم، براساس دیدگاه صوفیه چه باید کرد؟ اگر مبنای صوفیه، در جواز بلکه ترغیب به زهد و ریاضت مفرط و بی حد و مرز صحیح باشد، قاضی حق ندارد آن مرد را محکوم کند و اگر او را به کوتاهی محکوم و به پرداخت خرجی زن وادار کرد، به معنای بطلان نگرش صوفیه است. امام صادق (ع) مخاطبان صوفی خود را به داوری طلبید و فرمود شما می‌دانید که همه مسلمانان نظر دوم را دارند و معتقدند اگر قاضی مرد را محکوم کند، به حق داوری کرده است؛ پس نمی‌توان به چنین نگرشی باور داشت.

۲. اگر اسلام از همه مردم زهد و بی‌رغبتی کامل به دنیا را انتظار می‌داشت و از همه آنان می‌خواست که هیچ‌گاه از دیگران خواهان کمک و یاری نباشند، پس چرا در اسلام کفارات، خمس و زکات به انواع و اقسام کالاها پیش‌بینی شده است. واجب دانستن این امور به معنای مردود دانستن درخواست از همه مردم برای زهدورزی مطلق و ریاضت بی حد و مرز است.

ویژگی‌های زهدورزی و ریاضت مورد نظر صوفیه

از مفاد گفتاری که میان گروهی از صوفیه و امام صادق (ع) رد و بدل شد، می‌توان استفاده کرد که صوفیه بر لزوم زهد و ریاضت در حدی که به مرحله اضرار به خود، خانواده و اطرافیان می‌انجامد و مرحله‌ای که امام صادق (ع) با استشهاد به ادله مختلف آن را مرحله اسراف و مرزشکنی از حدود الهی دانسته است، پای می‌فشارند. به عبارت روشن‌تر، امام صادق (ع) با صوفیه در نیک بودن اصل زهدورزی همصدا و هم‌آوا است. بدین جهت امام از سلمان و ابوذر به عنوان زاهدترین صحابه پیامبر (ص) یاد کرده است. اشکال و لغزشگاه اساسی صوفیه که به شدت از سوی امام صادق (ع) مورد انکار قرار گرفته، زیاده‌روی آنان در این امر و دعوت مردم به پایبندی به آن است. از پاسخ‌های امام صادق (ع) به صوفیه می‌توان

استفاده کرد که ریاضت و زهدورزی صوفیه حداقل دارای سه ویژگی است و جالب آن که این سه ویژگی همچنان امروزه در بینش و منش متصوفه حضوری فعال دارد. این سه ویژگی بدین شرح است:

۱. بی‌اعتنایی به نیازها و اقتضانات جسمی و روحی

صوفیه در مراحل سیروسلوک عرفانی و برای رسیدن به کمالات معنوی و نیز پس از رسیدن به آن کمالات و مقامات همواره به ریاضت‌هایی توصیه می‌کنند که بی‌اعتنایی کامل به نیازها و اقتضانات جسمی و روحی، جوهره آن‌ها را تشکیل می‌دهد. نگاهی به آنچه که در تذکره الاولیاء عطار نیشابوری در توصیف ریاضت‌های مشایخ صوفیه آمده و نیز توصیه‌های بزرگانی همچون غزالی نشان‌دهنده مدعا است و این امر یکی از مخالفت‌های صوفیه با شرع قلمداد شده که پیوسته از سوی مخالفان آنان مورد توجه قرار گرفته است. این‌که امام صادق (ع) به روایات نبوی استناد می‌کند که نخست باید به حقوق فردی و شخصی اهتمام داشت و از نیازها و اقتضانات جسمی و روحی خود غافل نبود، بازگو کننده این ویژگی در منش صوفیه است. بدین جهت امام به ادله‌های مختلف استناد کرد تا نشان دهد که ایشار دیگران بر خود با فرض تحمل مشقت و دشواری فراوان - که مفاد آیه «ویؤثرون علی أنفسهم ولوکان بهم خصاصة» است - نسخ شده است و به سیره سلمان فارسی استناد جست که به آرامش نفسانی خود برای تأمین و ذخیره‌سازی سالانه قوت اهتمام داشت.

۲۶

کتاب نقد / شماره ۳۹

۲. مسئولیت‌گریزی از وظایف مربوط به خانواده

زهد و ریاضت مورد نظر صوفیه - حتی اگر در مقام نظر بدان ملتزم نباشند - چنان است که عملاً آنان را از انجام مسئولیت‌های شرعی و اخلاقی در برابر همسر و فرزندان یا اطرافیان دور و نزدیک بازمی‌دارد؛ زیرا وقتی قرار است شخص با برداشت ناصواب از آیات قرآن و سنت نبوی و به هدف قرب الاهی، تمام اموال خود را به مستمندان هدیه دهد و چنان از دنیا و لذایذ آن فاصله بگیرد که به قوت لایموت تا بدان پایه که نفسش بیرون آید اکتفا کند، چگونه می‌تواند به وظایف خود درباره همسر و فرزندان و سایر خانواده که شرط اصلی آن برخورداری از توانایی مالی است، عمل کند؟

بخشی از هشدارهای امام صادق (ع) به صوفیه و دعوت آنان به اهتمام به انجام وظایف درباره همسر و فرزندان و اطرافیان ناظر به همین نکته است و بدین جهت است که امام به گفتار پیامبر استناد جست که مرد انصاری را به خاطر آزاد کردن همه بندگان و بلا تکلیف رها کردن فرزندان صغیر و تحمیل آنان به تکدی‌گری و نیاز به دیگران، مستحق دفن در قبرستان مسلمانان ندانست و در مراحل پنج‌گانه رسیدگی، بر جایگاه والدین، همسر، و فرزندان و فامیل فقیر پای فشرد و ضمن استشهاد به عمل ابوبکر - که به جای ثلث مال به خمس [= یک پنجم] آن وصیت کرد - دیدگاه همه مسلمانان درباره محق بودن قاضی‌ای را شاهد آورد که شخص زاهد را به خاطر کوتاهی در رسیدگی به حقوق همسر خود محکوم کرده است.

۳. بی‌اعتنایی به مسئولیت‌های اجتماعی

یکی از انتقادهایی که در گذشته و حال به اندیشه و منش صوفیه وارد شد، بی‌اعتنایی عامدانه آنان در زمینه مسئولیت‌های اجتماعی است. این امر چنان میان شماری از صاحب‌نظران رواج دارد که مدعی‌اند گرایش به تصوف و حرکت درون‌گرایانه - چه قبل و چه پس از اسلام - زمانی پدید آمد که گروهی از اندیشوران از اصلاح وضعیت سیاسی روزگار خود مأیوس شده یا بر اثر ظلم و تعدی حاکمان داخلی یا قدرت‌های بیگانه از صحنه اجتماع به‌طور کامل کنار زده شدند. این امر آنان را به گوشه‌نشینی، چله‌نشینی و صومعه‌نشینی واداشت و کم‌کم از آموزه‌های دینی نیز برای این نقش شواهدی دست و پا کرده و یک‌گرایش فکری و عملی بویژه در اسلام شکل گرفت. براین اساس، برخی میان نضج یا شکوفایی تصوف با حمله گسترده مغول به ایران و کشتار نخبگان و فرهیختگان، ارتباط مستقیم قائل هستند.

با صرف نظر از درستی یا نادرستی این مدعا باید اذعان کرد نوع و رویکرد آموزه‌های صوفیه در ترک همه‌چانه دنیا و ریاضت‌های مستمر چنان است که خواه ناخواه با اهتمام مشخص به عمران و آبادانی دنیا، اهتمام به امور مسلمانان، جنایت و خیانت حاکمان، امر به معروف و نهی از منکر ناسازگار است و به گواهی تاریخ، گاه رفتار زاهدانه به پایه‌ای از افراط رسید که زاهد و عابدی همچون «ربیع بن خثیم» که از او به عنوان یکی از «زهاده ثمانیه» یاد می‌کنند، سی سال از این جهت استغفار می‌کرد که چرا به خاطر شهادت امام حسین (ع) به دست یزید بن معاویه، جمله‌ای اعتراض‌آمیز بر زبان جاری کرده است.

اگر در گذشته صوفیانی یاد می‌شدند که به نقش و وظایف خود درباره مسائل جاری اجتماعی، اهتمام و تاکید داشتند، آموزه صوفی‌گری و عرفان منشی از نوع پست مدرن با سکولاریزم و جدایی دین و معنویت با سیاست پیوند ناگسستنی برقرار کرده است^{۲۲} و دستگاه پر زرق و برق تصوف کشور ما همصدا با سایر صوفیان در جهان اسلام، آشکارا بر عدم دخالت خود در امور سیاسی تاکید ورزیده و آن را جزء مرامنامه لا یتغییر خود می‌انگارد که هر تازه‌واردی باید بدان گردن نهد.

به نظر می‌رسد استشهد امام صادق (ع) به سیره پیامبرانی همچون داود، سلیمان و یوسف و نیز بندگان صالح و مورد ستایش خداوند، همچون ذوالقرنین - که در کنار برخورداری از مقام معنوی و رسالت دولت و حکومت و اداره نه تنها یک کشور و منطقه، بلکه گاه پسان ذوالقرنین، شرق و غرب عالم را بر عهده داشتند - به این لغزش فکری صوفیه اشاره داشته و بر این نکته تاکید دارد که از نظر خداوند میان زهدورزی و معنویت‌گرایی با اهتمام به مسئولیت‌های اجتماعی و تلاش برای عمران و آبادانی دنیا و به سامان رساندن امور بندگان خداوند و پذیرش مناصب مهم، نهافت و تعارض وجود ندارد.

ریاضت صوفیانه، حرام یا مباح

حال که نکات و پیام‌های روایت پیشگفته را مورد بررسی قرار دادیم، پاسخ به یک پرسش بسیار مهم نیازمند بازکاوی اساسی است و آن این‌که آیا از سخنان و نقدهای امام صادق (ع) به اندیشه و سیره صوفیان چنین به دست می‌آید که ریاضت و زهد صوفیانه برای همگان حرام است یا آن‌که برای همگان واجب نیست؟ به عبارت روشن‌تر، ممکن است کسی ادعا کند که از گفتار امام صادق (ع) چنین به دست می‌آید که توان و استعداد مردم در دینداری و معنویت‌گرایی یکسان و همسان نیست. برخی به زحمت بار واجبات و ترک محرمات را بر خود هموار می‌سازند؛ اما برخی دیگر - که البته اندک‌اند - بر انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز ملتزمند. اشکال و نقد اساسی امام صادق (ع) به صوفیه این است که نباید مردم را همسان و یکسان انگاشت و از همه آنان خواست که قوت و غذای اندک خود را به فقیران و

مستمندان دیگر ارزانی دارند؛ زیرا همه مردم توان چنین ریاضت، زهد و گذشتی را ندارند. باری، درباره عامه و اوساط مردم باید این جمله را سفارش کرد «چراغی که به خانه روا است، به مسجد بردن حرام است»؛ اما چه اشکال دارد که ما برای گروهی اندک و خواص که تاب رشد و تعالی روحی و معنوی را دارند، راه سیروسلوک به کمالات انسانی و الاهی را مسدود نکنیم و چنین زهد و ریاضتی را برای آنان حرام ندانیم. باری، اگر خود تاب سلوک معنوی و ریاضت صوفیانه را نداریم، دیگران را به خاطر چنین سلوکی عتاب و نکوهش نکنیم. مفهوم این اشکال آن است که زهد و ریاضت صوفیانه از وجوب ساقط می‌شود؛ اما چنان نیست که در محدوده حرام گرفتار شود؛ پس زهد و ریاضت صوفیانه را باید مباح دانست.

اهمیت این اشکال از آن جهت است که شماری از بزرگان صوفیه اذعان کرده‌اند که زهد و ریاضت مورد نظر خود را به مردم تحمیل نمی‌کنیم و آنان را ملزم به پایبندی به آن نمی‌دانیم؛ هرچند آنان را به این کار دعوت می‌کنیم؛ اما ما که به چنین زهدی تن در داده‌ایم، سزاوار ستایشیم، نه شایسته ملامت و نکوهش!

از پاسخ‌هایی که امام صادق (ع) به صوفیه داد، می‌توان استفاده کرد که زهد و ریاضت صوفیانه افزون بر فقدان صفت وجوب، حرام نیز هست. برخی از شواهد مدعا افزون بر نکات پیشگفته، بدین قرار است:

۱. به استناد نکته سوم پیشگفته، امام صادق (ع) اندیشه و منش صوفیه را دربرابر سنت و از نوع بدعت دانسته است و پیدا است که بدعت به معنای وارد کردن اندیشه و منش غیر دینی در دین [= ادخال ما لیس من الدین فی الدین] حرام است؛ به این معنا که خداوند در دینش ریاضت و زهدورزی شاقی از نوع صوفیانه را تشریح نکرده است؛ چنان‌که قرآن، رهبانیت از نوع مسیحی را مردود دانسته است.

۲. امام صادق (ع) صوفیه را به خاطر جهل به آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه همسو با سایر فرق اسلامی دانسته که دچار گمراهی و هلاکت شده‌اند:

لَکُمْ عِلْمٌ بِنَاسِخِ الْقُرْآنِ مِنْ مَنْسُوخِهِ وَ مُحْکَمِهِ مِنْ مَتَشَابِهِ الَّذِیْ فِیْ مِثْلِ ضَلٍّ مِنْ ضَلٍّ وَ هَلْکٍ مِنْ هَلْکٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ

آیا با چنین ترسیمی می‌توان اندیشه و منش صوفیه را هرچند برای گروهی خاص و برتوان معنوی مباح دانست؟

۳. امام (ع) مکرراً پس از برشمردن آیات و روایات ناسخ - چنان‌که پیش از آن گذشت - ضمن تاکید بر نسخ جواز ریاضت شاق، به صورت مطلق از نهی الاهی سخن به میان آورده است:

«فصار امره ناسخاً لفعلمهم و كان نهی الله تبارک و تعالی رحمة منه للمؤمنين»

آیا با وجود نهی الاهی می‌توان ریاضت و زهد مورد نظر صوفیه را مباح دانست؟

۴. امام صادق (ع) در پایان این حدیث پس از انتساب صوفیه به جهل از آنان به صورت موکد خواست تا در موارد مشتبه و اموری که به آن علم ندارند، سکوت و از گزینش یک گزارش و اندیشه اجتناب کرده و علم به آن را به اهل آن واگذار کنند. مفهوم این هشدار این است که اندیشه و منش صوفیه مورد خطاب امام صادق (ع) از پشتوانه دینی برخوردار نیست و صرفاً بر برداشتی ناقص و سطحی از آیات منسوخ یا متشابه قرآن مبتنی است. اگر چنین منشی حداقل برای گروهی خاص از مردم یعنی طالبان مستعد کمال انسانی جایز باشد، باید این مورد از موارد نهی و نسخ مورد تاکید امام صادق (ع) استثنا می‌شد و حداقل امام (ع)، صوفیه را از این جهت مورد انتقاد قرار می‌داد که چرا مردم را به این حد و مرز ریاضت و زهدورزی دعوت می‌کنید و اما به خود آنان می‌فرمود که این امر برای شما مباح است؛ نه آن‌که به طور مطلق آنان را از این منش نهی می‌کرد.

۵. اگر مدعای صوفیه مبنی بر جواز ریاضت و زهد شاق برای طالبان کمال صحیح باشد و روایت پیشگفته از امام صادق (ع) نیز با آن مخالفتی ندارد، چرا آنان چنین زهد و ریاضتی را در سیره و منش امام صادق (ع) مشاهده نکردند و کار بدان‌جا رسید که به خود جرأت انتقاد و محاجه با امام صادق (ع) را دادند؟ آیا امثال سفیان ثوری و همگان آنان می‌توانند ادعا کنند که - العیاذ بالله - امام صادق (ع) آن انسان آسمانی، از شرط و توانمندی لازم برای طی طریق و مراحل کمال برخوردار نیست؟! که گفته‌اند: کار نیکان را قیاس از خود مگیر.

آیا چنان‌که امام صادق (ع) در توصیف سلمان و ابوذر، آنان را زاهدترین انسان‌ها دانست، صوفیه می‌توانند خود را از این دو صحابی بزرگ پیامبر زاهدتر بدانند و مدعی باشند که آنان تاب سیر و سلوک مورد نظر صوفیه را نداشتند؟!

پی‌نوشت‌ها

۱. خانم آن‌ماری شپیل در این باره می‌نویسد: «غالباً تصوف را به عنوان یک حرکت نوعاً ایرانی در درون اسلام دیده‌اند. اساتید برجسته متعددی، عمدتاً در بریتانیای کبیر، بر اهمیت نفوذ و تأثیرات تفکرات نوافلاطونی بر بسط و توسعه صوفی‌گری تأکید ورزیده‌اند. هنوز بعضاً تمایل دارند که در مورد دوران شکل و ایجاد تصوف اسلامی، نوعی نفوذ و تأثیر [ادبایان و مکاتب] هندی را بپذیرند... آن‌گونه که ریچارد هارتمن نشان داده، در اولین دوره شکل‌گیری تصوف اسلامی، تأثیرات ترکستان مهم‌تر است.» ابعاد عرفانی اسلام، صص ۴۶-۴۹.

۲. برای نمونه ماسینیون معتقد است: «بذر حقیقی تصوف در قرآن است و این بذرها آن‌چنان کافی و وافی هستند که نیازی بدان نیست که بر سفره اجنبی نشست» (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی)، ص ۲۴۴ و نیز رک: صص ۴۴۵-۴۵۶. فراهم آوردندگان این کتاب برای پدایش تصوف افزون بر عامل اسلامی، عوامل دیگری بر شمرده‌اند که عبارتند از: عامل هندی، عامل مسیحی، عامل افلاطونی جدید، عامل اشرافی و نیز رک: «تاریخ تصوف در اسلام»، صص ۱۴-۱۴۵؛ «عارف و صوفی چه می‌گویند»، صص ۳-۳۰.

۳. نظیر این روایت از رسول خدا (ص) خطاب به ابوذر: «یا ابوذر یكون في آخر الزمان قوم يلبسون الصوف في صيفهم و شتائهم يرون ان لهم الفضل بذلك على غيرهم اولئك يلعبنهم اهل السماوات و الارض» وسائل الشیعه، ص ۵، ص ۳۵؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷.

محدث قمی ذیل واژه صوف، این دست از روایات را نقل کرده است رک: سفینه البحار، ج ۲، صص ۵۶-۶۴ و نیز مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۹۶ و نیز بنگرید به روایت مرحوم مجلسی به نقل از عدة الداعی که در آن شبیه به روایت مورد بحث این مقاله گروهی از صوفیه نزد امام رضا (ع) آمده و از آن حضرت به خاطر عدم ساده زیستی انتقاد کردند؛ اما چنان‌که پیداست، این روایت از منبع چندان محکمی برخوردار نیست. روایت این است:

«كشفت إلفمة، قال الآبي في كتاب نثر الدر: دخل على الرضا بخراسان قوم من الصوفية فقالوا له: إن أمير المؤمنين المأمون نظر فيما و لاه الله تعالى من الامر فرآكم أهل البيت أولى الناس بأن تؤمنوا الناس، و نظر فيكم أهل البيت فرآك أولى الناس بالناس، فرأى أن يرد هذا الامر إليك و الأمة - تحتاج إلى من يأكل الجشب و يلبس الخشن، و يركب الحمار، و يعود المريض، قال: و كان الرضا عليه السلام متكئا قاستوى جالسا ثم قال: كان يوسف عليه السلام نبيا يلبس أقبية الديباج لمزورة بالذهب و يجلس على متكئات آل فرعون و يحكم، إنما يراد من الامام قسطه و عدله: إذا قال صدق، إذا حكم عدل، و إذا وعد أنجز، إن الله لم يحرم لبوسا و لا

- مطعما، و تلاءُ من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق“ بحار الانوار، ج ۴۹، صص ۲۵۷-۲۷۶.
۴. رک: «اختيار معرفة الرجال»، ج ۲، ص ۶۹۰.
۵. نجاشی در توصیف علی بن ابراهیم می گوید: «فه في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب، سمع فاکثر و صنف کتابا... رجال نجاشی، ص ۲۶۰.
۶. رک: رجال نجاشی، ص ۴۳۸؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۳۳۶؛ «خلاصه الاقوال»، ص ۲۹۱؛ «معجم رجال الحديث»، ج ۲۰، ص ۲۵۱.
۷. مسعدة بن صدقه دو تن هستند که یک نفر از آنها عامی است؛ اما آنکه از هارون بن مسلم نقل حدیث کرده، توثیق شده است. رک: «معجم رجال الحديث»، ج ۱۹، ص ۱۵۳.
۸. «کافی»، ج ۵، ص ۶۵.
۹. «نهج البلاغه»، حکمت ۱۷.
۱۰. رک: «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی»، ص ۲۴۸؛ «مبانی عرفان و تصوف»، صص ۱۴-۱۵؛ «مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف»، ص ۴. ابن خلدون معتقد است تصوف به عنوان خاص در سده دوم هجری ظهور کرده است. رک: «مقدمه ابن خلدون»، ص ۵۰۴.
۱۱. «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی»، ص ۲۵۹ و نیز رک: «ابعاد عرفانی اسلام»، صص ۷۹-۸۰.
۱۲. رک: «مجمع‌البیان»، ج ۹، ص ۴۳۰؛ «تفسیر الامثل» (نمونه)، ج ۱۸، ص ۱۹۴.
۱۳. الإحتجاج: فی روایة أخرى أن الصادق عليه السلام قال لأبي حنيفة: «لما دخل عليه» من انت؟ قال: أبو حنيفة. قال عليه السلام: مقتی اهل العراق؟ قال: نعم. قال: بما تفتبهم؟ قال: بكتاب الله. قال عليه السلام: و إنك لعالم بكتاب الله ناسخه و منسوخه و محكمه و متشابهه؟... بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۷.
۱۴. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن زيد الشحام قال: دخل قتادة بن دعامة على أبي جعفر (عليه السلام) فقال: يا قتادة أنت فقيه اهل البصرة؟ قال: هكذا يزعمون فقال أبو جعفر (عليه السلام): بلغني أنك تفسر القرآن؟ فقال له قتادة: نعم، فقال له أبو جعفر (عليه السلام) بعلم تفسره أم بجهل؟ قال: لا بعلم، فقال له أبو جعفر (عليه السلام): فان كنت تفسره بعلم فأنت انت... و يحك يا قتادة إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت و أهلكت و إن كنت قد أخذته من الرجال فقد هلكت و أهلكت... و يحك يا قتادة إنما يعرف القرآن من خوطب به. «كافي»، ج ۸، ص ۳۱۱.
۱۵. رک: «تفسیر رازی»، ج ۱۳، ص ۱۳۲.
۱۶. عن عبد الاعلی مولی آل سام قال: قلت لابی عبدالله(ع) عثرت فانقطع ظفري فجعلت علی اصبعی مراره كيف اصنع بالوضوء؟ قال: يعرف هذا و أشباهه من كتاب الله عزوجل ما جعل علیکم فی الدین من حرج «إمسح علیه» «کافی»، ج ۳، ص ۳۳.

۱۷. در برخی از روایات نقل شده که در روایات اهل بیت(ع) نیز محکم و متشابه راه یافته است. امام رضا(ع) فرمود: «ان فی اخبارنا متشابهاً کمتشابه القرآن و محکماً کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی محکمها ولا تتبعوا متشابهها دون محکمها، فتصلوا»، «عیون اخبار الرضا»(ع)، ج ۲، ص ۲۶۱.

۱۸. «نهج البلاغه»، حکمت ۱۷.

۱۹. دانستنی است که بزرگانی همچون آیت الله معرفت - طبق دیدگاه اخیرشان - تحقق نسخ قرآن به قرآن را نمی‌پذیرند؛ اما نگارنده بر تحقق آن نظر دارد؛ از جمله دلایل و شواهد مدعا همین روایت امام صادق(ع) است. برای تفصیل بیشتر رک: «رابطه متقابل کتاب و سنت»، صص ۳۲۰-۳۲۵ و نیز رک: «البیان فی تفسیر القرآن»، ص ۳۵۴؛ «التمهید فی علوم القرآن»، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲۰. برای تفصیل درباره سبب نزول آیه فوق رک: «مجمع البیان»، ج ۶، ص ۲۴۴؛ «لباب النقول»، ص ۱۳۶.

۲۱. برای آگاهی بیشتر رک: «رابطه متقابل کتاب و سنت»، صص ۱۰۷-۱۱۲. مبحث «حجیت یا عدم حجیت اقوال صحابه و تابعان»

۲۲. برای آگاهی بیشتر درباره وی رک: «معجم رجال الحدیث»، ج ۸، ص ۱۷۴؛ «عبان الشیعه»، ج ۶، صص ۴۵۴-۴۵۷. زمخشری این چنین نقل کرده است: «لما جاء خبر قتل الحسین (ع) قال الناس الآن یتکلم الریبع فلم یزد علی قوله أه أو قد فعلوا...» همان، ص ۴۵۶.

۲۲. برای تفصیل بیشتر رک: فصلنامه کتاب نقد، شماره ۳۵، مقاله نقد عرفان پست مدرن.

منابع

- انصاری، قاسم، مبانی عرفان و تصوف، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۷۰.
- سجادی، ضیاءالدین، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سمت، ج دهم، ۱۳۸۳.
- شیمیل، آن‌ماری، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه عبدالکریم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج چهارم، ۱۳۸۱.
- فاخوری، حنا و جرّ، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ششم، ۱۳۸۱.
- تهرانی، جواد، عارف و صوفی چه می‌گویند، تهران، بنیاد بعثت، ج هشتم، ۱۳۶۹.
- غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، انتشارات زوآر، ج نهم، ۱۳۸۳.
- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، تهران، موسسه انتشارات فراهانی، بی‌تا.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، تحقیق: میرداماد، قم، موسسه آل‌البیت(ع)، بی‌تا.
- همان، الفهرست، تحقیق: جواد قیومی، قم، موسسه نشر الفقه، ۱۴۱۷.
- نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، رجال نجاشی (فهرست أسماء مصنفی الشیعه)، قم، موسسه نشر اسلامی،

۱۴۱۶.

- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، تحقیق: جواد قیومی، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع)، بی تا.
- نصیری، علی، رابطه متقابل کتاب و سنت، در دست انتشار از سوی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد رضا آشتیانی و محمد جعفر امامی، قم، نشر امام علی، ۱۳۶۹.
- زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۰ م.
- سیوطی، جلال الدین، لباب النقول فی اسباب النزول، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ششم، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۷.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا (ع)، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴.
- طبرسی، امین الاسلام، مجمع البیان فی علوم القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، بی تا.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمه الاطهار (ع)، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳.
- معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲.
- امین، محسن، أعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف، ۱۴۱۸.
- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا.
- خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج دوم، قم، منشورات مدینه العلم، ۱۴۰۳.
- خویی، سید ابو القاسم، البیان فی تفسیر القرآن، انوارالهدی، ۱۴۰۱.
- ، نقد عرفان پست مدرن، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۳۵.